

حنفی‌های اصفهان پیش از صفویه، بررسی علل توسعه و منازعه آنان با شافعی‌ها و حنبلی‌ها

ساسان طهماسبی^۱

چکیده

حنفی‌های اصفهان یکی از فرقه‌های اصلی سنی در اصفهان پیش از صفویه بودند. پیروان این فرقه پیش از سلاجقه در اقلیت به سر می‌بردند. با حمایت سلاطین و امرای این سلسله، به موقعیت مستحکمی دست یافتند و به سرعت درگیر رقابت با شافعی‌ها شدند. این رقابت، به مدت چند قرن از مسایل و مشکلات اصلی اصفهان بود. این پژوهش بر آن است با استفاده از روش تاریخی و با اتکا به منابع اصلی به این سؤالات پاسخ دهد:

۱. چه عواملی زمینه را برای رشد و توسعه فرقه حنفی در اصفهان فراهم آورد؟

۲. علل و نتایج منازعات حنفی‌ها و شافعی‌ها در اصفهان کدامند؟

در پاسخ این سؤالات، این فرضیه‌ها قابل طرح است:

- عامل اصلی توسعه این مذهب، حمایت سلاطین سلجوقی از مذهب حنفی بود.

- منازعات حنفی‌ها و شافعی‌ها ریشه‌های سیاسی، اجتماعی و کلامی داشت و مهم‌ترین بی‌آمد این منازعات گرایش سریع مردم اصفهان به تشیع در اوایل دوره صفوی بود.

واژگان کلیدی

اصفهان، حنفی، شافعی، معتزله، سلاجقه.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور. رایانامه: Sasantahmasbi@Pnu.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۲ تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۹/۹

مقدمه

اصفهان نمونه خوبی برای مطالعه تحولات مذهبی و فرقه‌ای در ایران است، زیرا این شهر شاهد پیدایی و گسترش عمده‌ترین فرق اسلامی بود. فرقه حنفی یکی از این فرق بود که به مدت شش قرن بخش قابل توجهی از مردم اصفهان پیرو آن بودند. برای تبیین این موضوع، در ابتدا به صورت مختصر به زندگی ابوحنیفه و ویژگی‌های مذهب او پرداخته می‌شود؛ سپس تحولات فرقه حنفی در اصفهان از ابتدا تا قرن دهم مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این پژوهش، نخست به روند شکل‌گیری فرقه حنفی در اصفهان و مهم‌ترین علمای آن از قرن سوم تا پنجم می‌پردازیم و سپس رقابت‌های این فرقه با فرقه‌های حنبلی و شافعی، سیاست دولت‌های آل بویه، سلجوقیان و همین‌طور خواجه نظام‌الملک در مقابل حنفی‌ها، نقش خاندان‌های خطیبی و آل صاعد و تحولات این فرقه پس از سقوط سلجوقیان تا روی کار آمدن صفویه بررسی می‌شود. گرایش‌های کلامی حنفی‌ها و تقسیم‌بندی دومین بخش این پژوهش، پیروان این فرقه معتزله، نجاریه، کرامیه، مرجئه و مجبره می‌باشد؛ بیش‌ترین تمرکز آن بر معتزله است. در بخش پایانی پژوهش، منازعات حنفی‌ها و شافعی‌ها، علل، عوامل و نتایج این منازعات از آغاز این کشمکش تا ظهور صفویه بررسی خواهد شد.

ابوحنیفه و مذهب وی

ابوحنیفه، نعمان بن ثابت کوفی (۱۵۰ ق.)^۱ پیشوای مذهب حنفی، ملقب به "امام اعظم" و "سراج الائمة" در کوفه متولد شد. از زندگی شخصی وی اطلاعات چندانی در دست نیست. او سال‌های پایانی حکومت امویان را درک کرده بود به عنوان فقیهی مخالف فساد دستگاه حکومت اموی، مورد توجه مخالفان امویان قرار گرفت. حمایت وی از قیام زید بن علی، این مسأله را اثبات می‌کند. عباسیان نیز مورد تأیید ابوحنیفه نبودند، لذا وی از بیعت با سفاح خودداری و از قیام‌های علویان آشکارا حمایت می‌کرد. منصور منصب قضا و نظارت بر ساختمان شهر بغداد را به ابوحنیفه پیشنهاد داد، ولی او آن را رد کرد. این مخالفت‌ها خلیفه را وادار کرد، ابوحنیفه را حبس کند. در نهایت ابوحنیفه در زندان بغداد درگذشت. (پاکتچی، ۱۳۷۲: ۳۷۹)

۱. درج تاریخ بعد از اسم افراد در سراسر این مقاله به معنای سال مرگ و وفات است.

ابوحنیفه همواره به عنوان یک فقیه صاحب رأی در کنار مالک (پیشوای مذهب مالکی) و شافعی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فقهای اهل سنت شناخته می‌شد. وی برخلاف اهل حدیث، قائل به رأی و اجتهاد بود و از اهل حدیث، بیزاری می‌جست. او رأی و قیاس را به عنوان اصل پذیرفت و از این جهت در مکتب وی، قیاس و رأی پس از قرآن، سنت و اجماع اصل چهارم می‌باشد. در مجموع، فقه حنفی مبتنی بر هفت اصل است: (مشکور، ۱۳۶۸: ۱۷۰)

۱. کتاب خدا؛

۲. سنت رسول الله؛

۳. اقوال صحابه؛

۴. قیاس؛

۵. رأی (استحسان)؛

۶. اجماع؛

۷. عرف.

به خاطر قرار گرفتن رأی و قیاس در جمع اصول فقه حنفی به آن مذهب «مذهب اهل رأی و قیاس» می‌گویند که از این جهت، در مقابل مذاهب اهل حدیث قرار می‌گیرد.

تا ریخچه حنفی‌های اصفهان (از قرن سوم تا دهم)

پیش از ظهور سلاجقه، در اصفهان غلبه با حنبلی‌ها بود، بنابراین حنفی‌ها فضای چندانی برای فعالیت نداشتند. آن‌ها به شدت از طرف حنبلی‌ها زیر فشار بودند، زیرا گذشته از تضادهای عقیدتی میان این دو فرقه، ابن حنبل با ابوحنیفه شخصاً رابطه خصمانه‌ای داشت و بارها او را گمراه خوانده بود. نویسنده *التقصیر* در بیان فشار حنبلی‌ها بر حنفی‌ها می‌نویسد:

به ولایت مشبیه حنفیان کوتاه دست و کوتاه زبان باشند. (قزوینی رازی، ۱۳۵۸:

۴۵۹)

عصیان مردم اصفهان بر سپاهیان مسعود غزنوی که در سال ۴۲۱ قمری این شهر را از دست آل‌بویه بیرون آورده بودند، (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۳۵۷) نوعی جدال حنبلی‌ها با مذهب حنفی بود. احتمالاً حنبلی‌ها که در سایه تسامح آل‌بویه و مدارای آن دولت، مانع رشد مذاهب دیگر می‌شدند، تسلط غزنویان را با توجه به جدیت سلطان محمود در تقویت

مذهبی حنفی، مایه تحکیم آن مذهب می‌دانستند، لذا دست به عصیان زدند و سپاهیان محمود آن‌ها را در مسجد جامع شهر قتل عام کردند. البته با تمام محدودیت‌ها و فشارها باز هم مذهب حنفی در اصفهان، پیروانی داشت و روندی رو به رشد را تجربه می‌کرد.

به نوشته ابونعیم، اولین کسی که فقه حنفی را به اصفهان آورد و بر آن مذهب، فتوا داد، حسین بن حفص بن فضل همدانی اصفهانی (۲۱۲ ق) بود. او از متکلمین و بزرگان اصفهان بود که مدتی منصب قضای این شهر را بر عهده داشت. ابن حفص با سفیان ثوری رابطه نزدیکی داشت و گفته می‌شد در یک مورد در موسم حج برای انجام مناسک حج، سوار مرکب او شد، (ابونعیم اصفهانی، ۱۳۷۷: ۳۷۲) با این حال، ابو حفص مسیری متفاوت با سفیان ثوری در پیش گرفت و به تبلیغی مذهبی مشغول شد که با مذهب ثوری در تضاد کامل بود. چون ابن حفص در اصفهان صاحب مقام و موقعیت برجسته‌ای بود، بی‌شک در گسترش مذهب حنفی، نقش مهمی ایفا کرد. علاوه بر ابن حفص، منابع فهرستی از علمای حنفی اصفهان، از قرن سوم تا پنجم را در اختیار ما قرار می‌دهند که پیش از سلاجقه در توسعه این مذهب، در اصفهان نقش عمده‌ای ایفا کرده بودند. مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. بکار بن حسن بن عثمان بن یزید بن عبدالله عنبری. (۲۳۳ ق) او به واسطه ارتباط با اسماعیل بن حماد بن ابی حنیفه در میان حنفی‌های اصفهان اعتبار زیادی داشت و در انتقال فقه حنفی به این شهر نقش اساسی ایفا کرد. (ابوالشیخ، ۱۹۹۲: ج ۲، ۱۳۱)
۲. حیان بن بشر مخارق ضبی. (۲۳۸ ق) او مدتی قاضی اصفهان بود. (ابونعیم اصفهانی، ۱۳۷۷: ۳۹۴)
۳. محمد بن بکار بن حسن عنبری. (۲۶۵ ق) (ابوالشیخ، ۱۹۹۲: ج ۳، ۱۳۵)
۴. ابو عبدالله معبد بن احمد بن عبید بن عبدالله بن احجم بن اسد بن اسید خزاعی (۲۷۵ ق). او از محدثین ثقه زمان خود بود. (ابونعیم اصفهانی، ۱۳۷۷: ۳۹۲)
۵. یحیی بن مطروف (۲۷۸ ق). او مفتی اصفهان و فقیه‌ای برجسته بود. (ابوالشیخ: ۱۹۹۲: ج ۳، ۱۳۵؛ ابونعیم اصفهانی، ۱۳۷۷: ۸۰۰)
۶. حکم بن معبد خزاعی (۲۹۵ ق). (ابوالشیخ، ۱۹۹۲: ج ۴، ۵۱)
۷. عمر بن شهاب بن طارق مدینی که در قرن سوم می‌زیست^۱ و در این قرن از دنیا

۱. زمان دقیق مرگ عمر بن شهاب بن طارق مدینی معلوم نیست، تنها مشخص است که معاصر با ابواسحاق

رفت، متصدی امور حسبت اصفهان بود. (اصفهانی، ۱۳۷۷: ۴۸۴)

۸. ابومحمد کرانی، جعفرین محمدین جعفر رفاعی (۳۹۷ق). (اصفهانی، ۱۳۷۷: ۳۴۷)

علاوه بر افراد مذکور، حنفی‌های اصفهان در این مقطع سعی می‌کردند، از علمای حنفی سایر شهرها دعوت و از آنان برای ترویج مذهب حنفی استفاده کنند. یکی از مشهورترین آن‌ها، ابوسهل محمدین سلیمان صلوکی حنفی (۳۶۹ق) برادرزاده ابوطیب صلوکی از علمای بزرگ حنفی زمان خود بود. او که در سال ۳۲۲ قمری از نیشابور به بغداد رفته بود توسط مردم اصفهان به آن شهر دعوت شد. ابوطیب تا سال ۳۳۷ قمری در اصفهان باقی ماند و هنگامی که به علت مرگ عمویش، می‌خواست اصفهان را ترک کند ناچار شد مخفیانه از اصفهان خارج شود؛ زیرا می‌دانست مردم اصفهان مانع خروج او می‌شوند. (سمعی، ۱۹۸۸: ج ۳، ۵۳۹)

ستاره بخت حنفی‌ها، با سقوط دولت آل بویه و تسلط سلجوقیان بر اصفهان درخشید. سلاطین سلجوقی، حنفی‌مذهب و خواهان توسعه این مذهب بودند. طغرل (۴۵۵-۴۲۹ق) ^۱ اهتمام زیادی در این زمینه از خود نشان داد؛ و شافعیان را زیر فشار قرار داد. طغرل در نیشابور با بهره‌گیری از نزاع حنفی و شافعی، خطیب مسجد جامع، موسوم به ابوعثمان صابونی را عزل نمود و خطیب حنفی مذهب را جانشین او کرد. او در ری برای حنفی‌ها، مسجد جامع جداگانه‌ای بنا کرد، تا بدین ترتیب، موقعیت آنان را تحکیم کند. (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۶۲)

مهم‌ترین اقدام طغرل، برای توسعه مذهب حنفی در اصفهان، آوردن خاندان خطیبی به این شهر بود. اولین عضو این خاندان، علی بن عبدالله خطیبی از اهالی شهر نسف بود که در بخارا تحصیل کرده بود. طغرل منصب قضاوت اصفهان و قاضی القضاة را به او داد و در یک مورد هم او را به عنوان سفیر نزد خلیفه عباسی اعزام کرد. (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۶۲) جانشین علی خطیبی، پسرش عبیدالله بود که علاوه بر قضاوت، ریاست اصفهان را عهده‌دار شد. او در سال ۵۰۲ قمری توسط اسماعیلیان ترور شد. (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ج ۱۸، ۱۱۴) اعضای دیگر این خاندان نیز عهده‌دار مناصب قضاوت و خطابت در شهر اصفهان بودند. آن‌ها تا ظهور آل صاعد موقعیت خود را حفظ و برای گسترش مذهب حنبلی فعالیت می‌کردند.

بجلی (۲۲۷ق) بود، از این رو، به عصر زیستن و وفات وی اشاره شده است.

۱. این تاریخ‌ها به معنای تاریخ آغاز و پایان پادشاهی یا به معنای فراز و فرود وی در عرصه قدرت است.

با روی کار آمدن نظام‌الملک (۴۸۵-۴۶۵ ق) فشار بر شافعی‌ها به پایان رسید و از اقدامات سلاطین سلجوقی برای گسترش مذهب حنفی کاسته شد. البته نظام‌الملک هیچ‌گاه به‌طور جدی بر علیه حنفی‌ها وارد عمل نشد، زیرا سلجوقیان، حنفی مذهب بودند و خواجه ناچار بود به حنفی‌ها احترام بگذارد. خواجه، مذهب حنفی را در کنار مذهب شافعی به عنوان دو مذهب نیکو پذیرفت. او در این مورد می‌نویسد: «در همه جهان دو مذهب است که نیک است یکی مذهب بوحنیفه و یکی مذهب شافعی.» (طوسی، ۱۳۴۰: ۱۲۲)

فعالیت‌های اسماعیلیان و تا اندازه‌ای شیعیان امامیه، دغدغه اصلی نظام‌الملک بود، لذا وی تلاش می‌کرد، حنفی‌ها را نیز تقویت کند. تا در کنار شافعی‌ها در مقابل شیعیان قرار بگیرند. یکی از اقداماتی که خواجه در این زمینه در اصفهان انجام داد، آوردن آل صاعد به اصفهان بود.

آل صاعد، از وابستگان خاندان خطیبی و مانند آنان حنفی بودند. جد آن‌ها قاضی ابوالوفاء صاعد بن محمد بن عبدالرحمان بخاری اصفهانی، (۵۰۲ ق) از علمای بزرگ زمان خود بود که فقه را از علی بن عبدالله خطیبی، قاضی الحرمین نیشابوری و چند نفر دیگر یاد گرفت. او همراه با علی خطیبی در سفر حج توسط اعراب بدوی اسیر شد. خواجه و شرف‌الملک ابوسعید خوارزمی آن دو را با پرداخت ۷۰۰ دینار آزاد کردند. خطیبی پس از آزادی در میانه راه درگذشت. صاعد به اصفهان آمد و خواجه او را به جای اسماعیل بن علی بن عبدالله خطیبی، منصب قضاوت اصفهان داد. (الکنوی، ۱۳۲۴: ۸۴-۸۳)

قاضی صاعد تا سال ۵۰۲ قمری عهده‌دار این منصب بود. اسماعیلیان او را در آن سال، در مسجد جامع عتیق به قتل رساندند. (خوافی، ۱۳۴۱: ج ۲، ۲۱۶) اخلاف قاضی صاعد، تا قرن‌ها بعد، ریاست حنفی‌ها را عهده‌دار بودند و برای گسترش این مذهب، تلاش و از منافع حنفی‌ها در مقابل رقبا دفاع می‌کردند. مؤلف محاسن اصفهان، در مورد این خاندان می‌نویسد: «پیوسته از روزگار دیرینه باز مدار امور کلی و مقالید اشغال اصلی عراق عجم بر رای جهان آرای هر گزیده از بزرگان آن خاندان کابراً عن کابراً و اباً عن جدّاً دایر بوده.» (آوی، ۱۳۸۵: ۵۵)

نظام‌الملک تا جایی که تقویت مذهب حنفی می‌پرداخت که مانعی بر سر راه ارتقاء شافعی‌ها ایجاد نشود. اگر چنین موقعیتی پیش می‌آمد، خواجه از هم کیشان خود حمایت می‌کرد. به‌طور جدی عکس‌العمل نشان می‌داد. به نوشته مؤلف

تجارب السلف، ملک‌شاه در محله کران اصفهان، مدرسه‌ای بنا کرد. اطرافیان سلطان از او خواستند تا مشخص کند مدرسه به کدام فرقه تعلق دارد. سلطان گفت: «اگر چه من حنفی مذهبم اما این خیر از برای خدای تعالی ساخته‌ام قومی را محفوظ و مخصوص کردن و طایفه‌ای را ممنوع و محروم داشتن وجهی ندارد، چون می‌خواستند نام ابوحنیفه را قبل از امام شافعی بنویسند قبول نکرد و مدتی آن کتابت موقوف ماند و سلطان می‌فرمود تا خواجه را رضا نباشد هیچ ننویسند عاقبت بر آن قرار گرفت که بنویسند: آن را بر پیروان دو امام وقف کرد خلاصه این که اسم هیچ‌یک از دو امام را نبرند.» (نخجوانی، ۱۳۵۴: ۲۷۸-۲۷۷) اما خواجه هرگاه مدرسه‌ای بنا می‌کرد، آن را صرفاً به شافعی‌ها اختصاص می‌داد. در مقابل نظام‌الملک، حنفی‌ها از حمایت‌های شرف‌الملک ابوسعید محمدبن منصور خوارزمی (۴۹۴ ق)، مستوفی دیوان در دوره ملک‌شاه، برخوردار بودند. او در بغداد بر مزار ابوحنیفه بارگاهی ساخت و در باب الطاق برای حنفی‌ها مدارس بنا نمود. (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ج ۱۷، ۳۰۰)

بعد از مرگ نظام‌الملک شرایط به نفع حنفی‌ها تغییر کرد. در زمان جانشینان ملک‌شاه، توازن قدرت به نفع حنفی‌ها به هم خورد و حنفی‌های اصفهان، از حمایت جدی سلاطین سلجوقی برخوردار شدند. سلطان محمدبن ملک‌شاه (۵۱۱-۴۹۸ ق)، آغازگر این جریان بود. راوندی، به عنوان حنفی متعصب، با ستایش از اقدامات سلطان محمد، در مورد برگرداندن مسجد جامع اصفهان به حنفی‌ها می‌نویسد: «... سلطان محمد ماضی ... چون مسجد جامع اصفهان نظام‌الملک به سبب تعصب بر اصحاب شافعی مقرر داشت سرها بفرمود بریدن و لشکر فرستاد تا قاضی القضاة صدر صدور جهان رکن‌الدین اقرالله عین‌الدین و الاسلام بمکانه در آن مسجد خطبه کرد و چون بشارت بدان حضرت رسید که نماز کردند کلاه برانداخت و نشاط کرد و صلاه و صدقات داد و در جامع همدان هم چنان کردند. (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸)

نظام‌الملک، مسجد جامع اصفهان را به شافعیان واگذار کرده بود. این اقدام خواجه سیاست‌های وی برای محدود کردن حنفی‌ها را نشان می‌دهد. این اقدامات برای حنفی‌ها، آن چنان ناگوار بود که سلطان محمد به سبب حاکمیت دوباره حنفی‌ها بر مسجد جامع، بسیار خوش‌حال شد و آن واقعه را پیروزی بزرگی می‌دانست.

بعد از سلطان محمد، فرزندش سلطان مسعود (۵۴۷-۵۲۹ ق) در مقیاس وسیع و در مواردی با خشونت زیاد به تقویت حنفی‌ها و تضعیف شافعی‌ها پرداخت. شهاب‌الدین

محمود بن ثقه‌الدین، که به عنوان یک حنفی متعصب در دوره طغرل سوم (۵۹۰-۵۷۱ ق) منصب طغرایی داشت، برای دفاع از منافع حنفی‌های اصفهان، مانع واگذاری مناصب ریاست، خطابت و قضاوت اصفهان به خجندی‌ها شد که از حمایت پاره‌ای از دیوان‌سالاران برخوردار بودند. (راوندی، ۱۳۶۴: ۴۲۱)

این حمایت‌ها باعث شد، حنفی‌های اصفهان در دوره سلجوقه نفوذ و موقعیت قابل توجهی در مقام یکی از دو فرقه اصلی شهر داشته باشند و در میان آن‌ها علمای زیادی ظهور کند. البته اطلاعات ما در مورد آن‌ها بسیار اندک است. منابع به تعداد زیادی از علمای اصفهان اشاره دارند، ولی مذهب اکثر آن‌ها بیان نشده است، لذا مشخص نیست چه تعدادی از آن‌ها حنفی هستند. در این‌جا به معروف‌ترین شخصیت‌های علمی و سیاسی حنفی‌های اصفهان در این زمان پرداخته می‌شود:

۱. ابوطاهر، محمد بن عمر بن عبدالله بن احمد بن عبدالله کرانی (۴۹۶ ق) از محله کران بود. به اعتقاد سمعانی تعداد زیادی محدث از آن محله برخاستند. (سمعانی، ۱۹۸۸: ج ۵، ۴۵)

۲. ابو ثابت، حسن بن محمد بن زینه اصفهانی (۵۸۰ ق) فقیه و ادیب حنفی. (صفدی، ۱۹۶۲: ج ۱۳، ۳۷) مشهورترین اعضای آل صاعد در دوره سلجوقی عبارتند از: رکن‌الدین ابوالعلا صاعد بن مسعود (۶۰۰ ق). او ممدوح جمال‌الدین و کمال‌الدین اصفهانی بود و نخستین عضو خاندان صاعدی است که شهرت فراوانی کسب کرد. کمال‌الدین اسماعیل بیش از سی قصیده در مدح او سرود. یکی از قصیده‌ها با این مطلع شروع می‌شود:

زهی سنبل تر کرده لاله‌ها را پرده بر آسمان زده عکس رخت سرا پرده
هم‌چنین کمال‌الدین اسماعیل از وی چنین نام می‌برد: (کمال‌الدین اسماعیل، ۱۳۴۸: ۱۰۵-۱۰۶)

سر صدور جهان رکن دین که چون خورشید

همی بدرد برابر در سخا پرده

همیشه از پی آن بانوا بود کارش

که کرده است بدرگاهش انتها پرده

۳. رکن‌الدین مسعود بن صاعد بن مسعود (۶۲۵ ق). او نیز ممدوح جمال‌الدین،

کمال‌الدین و رفیع‌الدین لنبانی بود. کمال‌الدین اصفهانی در مجموع بیش از ۳۰ چکامه در ستایش او سرود. سرنوشت وی مشخص نیست، ولی از آن‌جا که کمال‌الدین اصفهانی (۶۳۵ ق) ترکیب‌بندی در سوگ او سرود و او را مقتول و شهید خواند. به نظر می‌آید او در فاصله سال‌های ۶۳۵-۶۲۳ ق کشته شده است. احتمالاً مغول‌ها قاتل رکن‌الدین بودند که توسط او به اصفهان دعوت شده بودند. کمال‌الدین اسماعیل در ترکیب‌بندی، در تهنیت بازگشت رکن‌الدین از یک سفر چین می‌سراید: (کمال‌الدین اسماعیل، ۱۳۴۸: ۲۱۶ - ۲۱۵)

مسعود صاعد آن که فلک زیر دست اوست

یر فلک کمینه یک انداز تست اوست

ای اهل فضل را به قدم تو انتعاش

بر آستان تو من و اقبال خواجه تاش

پس از سلجوقیان، در دوره حاکمیت خوارزمشاهیان بر اصفهان، اطلاع‌چندانی از وضعیت حنفی‌ها در اختیار نیست. البته نزاع حنفی و شافعی، کماکان ادامه داشت. اما در مورد وضعیت این فرقه و علمای آن، اطلاعاتی در منابع دیده نمی‌شود. پس از حمله مغول، که لطامت زیادی به هر دو فرقه رقیب وارد آورد، به نظر می‌آید، توازن قدرت به نفع حنفی‌ها به هم خورد، زیرا خاندان خجندی، در جریان حمله مغول، نابود شدند، ولی آل صاعد هم‌چنان صاحب قدرت بودند و نقش مهمی در امور شهر ایفا می‌کردند. اگرچه آل ترکه جایگزین خجندی‌ها شدند، اما این خاندان، بیش‌تر به فعالیت‌های علمی و فرهنگی می‌پرداختند و در عرصه سیاسی کمتر نفوذ و مداخله داشتند، بنابراین نمی‌توانستند با آل صاعد رقابت کنند.

در خصوص وضعیت حنفی‌ها در دوره ایلخانان، اطلاعات کمی وجود دارد. همین قدر می‌دانیم که خواجه رشیدالدین فضل‌الله، وزیر نامدار، با وجود حمایت از شافعی‌های اصفهان، برای آل صاعد اعتبار و احترام زیادی قائل بود، لذا هنگامی که از پسرش خواجه امیرعلی، حاکم بغداد خواست برای علما هدیه بفرستد، مولانا محمد صاعدی را در نظر داشت و برای او هم هدایایی ارسال کرد. (رشیدی: ۱۳۵۸: ۶۹-۶۸)

خواجه در یک مورد، مولانا را مأمور جمع‌آوری مقدار زیادی خربزه کرد که در هنگام قشلاق غازان‌خان در قراباغ به همراه سایر ملزومات که از سراسر قلمرو ایلخانی جمع

می‌شد، به آن‌جا ارسال شود. (رشیدی: ۱۳۵۸: ۱۸۱) این مسأله را نباید بی‌اهمیت دانست، زیرا، به خوبی نشان می‌دهد که آل صاعد هنوز هم در اصفهان صاحب قدرت و موقعیت بودند، بنابراین، خواجه این امر را به آن‌ها محول کرد. یکه تازی آل صاعد در اصفهان تا زمان جانشینان تیمور ادامه یافت. در این مقطع، آل صاعد، که شخصیت برجسته آن‌ها قاضی نظام‌الدین احمد صاعدی (۸۱۵ ق) بود، به عنوان تنها مقامات محلی صاحب نفوذ، در منازعات جانشینان تیمور در اصفهان و هم‌چنین کشمکش‌های آن‌ها با ترکمانان قراقویونلوها نقش مهمی داشتند. در سال ۸۱۲ قمری، قرايوسف، امیر قراقویونلوها، سپاهی به فرماندهی سلطان معتصم و به اتفاق قاضی نظام‌الدین صاعدی برای تصرف اصفهان و فارس اعزام کرد. اسکندر میرزا تیموری، سپاهی به فرماندهی میرزا عمر شیخ بن پیر محمد جهانگیر و امیر برلاس از اصفهان به مقابله آن‌ها فرستاد. در جنگی که در حوالی آتشگاه اصفهان میان طرفین در گرفت، تیموریان پیروز شدند. سپاه قراقویونلو شکست خورد و سلطان معتصم کشته شد. در این زمان، قاضی صاعد وارد اصفهان شد و با کمک مردم شهر، از ورود سپاه تیموری به شهر جلوگیری کرد. امرای تیموری مدت‌ها شهر را محاصره کردند، ولی در نهایت آن‌جا را رها کردند به فارس برگشتند. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ج ۳، ۳۵۰-۳۴۶)

به دنبال این ناکامی، بار دیگر میرزا رستم، یکی دیگر از شاهزادگان تیموری، در سال ۸۱۵ قمری راهی اصفهان شد. این بار قاضی از او استقبال کرد. شاهزاده وارد شهر شد و دو ماه بعد، قاضی را به قتل رساند زیرا از جانب او احساس خطر می‌کرد. مردم اصفهان در اعتراض به این اقدام دست به شورش زدند. میرزا رستم ناچار شد اصفهان را ترک کند. (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ج ۳، ۴۴۵) این وقایع نه تنها نشان دهنده قدرت و نفوذ آل صاعد در شهر اصفهان است، بلکه به خوبی از کثرت و قدرت‌گیری حنفی‌ها حکایت دارد. هم‌چنین می‌توان گفت با سقوط آل خجند و مسلم شدن قدرت آل صاعد و حنفی‌ها، به تدریج شافعی‌ها با حنفی‌ها به تفاهم رسیدند و تحت لوای آل صاعد قرار گرفتند، زیرا منابع به منازعات مذهبی در این مقطع اشاره‌ای ندارند، منازعاتی که می‌توانست در قالب حمایت از امرای تیموری و عصیان بر قاضی صاعد تجلی پیدا کند. در مجموع باید گفت: مذهب حنفی، از قرن سوم به تدریج وارد اصفهان شد. در دوره حاکمیت سلاجقه، به میزان زیادی گسترش یافت و تا زمان ظهور صفویه در کنار مذهب شافعی دومین فرقه مذهبی شهر اصفهان بود

فرقه‌گرایی حنفی‌های اصفهان

حنفی‌ها به پنج فرقه کلامی تقسیم می‌شدند: معتزله؛ نجاریه؛ کرامیه؛ مرجئه و مجبره. (حسنى رازى، ۱۳۶۴: ۹۱) در میان این فرق، فرقه کرامیه هیچ‌گاه در اصفهان گسترش پیدا نکرد. در مورد مرجئه هم شواهدی در دست نیست، اما فرقه‌های معتزله، نجاریه و مجبره در میان حنفی‌های اصفهان، در اکثریت بودند. البته هیچ‌یک از منابع، اشارات روشنی دال بر حضور این سه فرقه در اصفهان ندارند. اصولاً منابع هیچ‌گاه به دسته‌بندی حنفی‌های اصفهان نمی‌پردازند، ولی شواهد کافی برای اثبات حضور این سه فرقه در شهر اصفهان وجود دارد. در مورد حضور نجاریه در اصفهان باید گفت: چون در کاشان، ری، قزوین و سایر مناطق جبال غلبه با نجاری‌ها بود. (حسنى رازى، ۱۳۶۴: ۹۱. مقدسى، ۱۳۶۱ ج: ۲، ۵۷۲ و ۵۹۰) قاعدتاً در اصفهان نیز، که عموماً از لحاظ مذهبی با سایر مناطق جبال پیوستگی داشت، نجاری‌ها اکثریت داشتند، مخصوصاً به خاطر این که فرقه نجاریه یک فرقه پر تعداد و پر نفوذ بود. نجاریه منسوب به حسین بن نجار (۲۳۰ ق) از متکلمان و فقه‌های حنفی بودند. او یک مکتب کلامی خاص برخلاف اهل حدیث و سنت‌گراها بنیان نهاد که درباره خلق قرآن و صفات باری تعالی، موافق معتزله بودند. پیروان این مکتب، رویت خدا را انکار کرده و اعتقادات ضد تشبیهی داشتند. (سمعانى، ۱۹۸۸: ج ۵، ۴۶۰. مادلونگ، ۱۳۷۷: ۵۸)

اختلاف نجاری‌ها در مورد همین مسائل به تدریج باعث شد به چند فرقه تقسیم شوند که عبارت بودند از: برغوئیه، زعفرانیه و مستدرکه. (مشکور، ۱۳۶۸: ۴۳۸) در مورد جبریه باید گفت: جبریه به کسانی اطلاق می‌شد که همه فعل بنده را به خدای تعالی اسناد می‌دادند و منکر اختیار بودند. بدین ترتیب، اعتقادات جبری پیروانی در میان تمام فرقه‌ها اعم از سنت‌گرا و عقل‌گرا داشت. یکی از القاب اهل حدیث، مجبره بود. (مقدسى، ۱۳۶۱: ج ۱، ۵۴) شهرستانی، نجاریه عقل‌گرا را هم در زمره مجبره قرار می‌دهد. (شهرستانی، ۱۳۳۵: ۶۲) بنابراین، حنفی‌های مجبره اصفهان بیشتر از نجاریه بودند و یا گروه‌های دیگری که اصل جبر را می‌پذیرفتند.

در مورد فرقه معتزله باید گفت: اصولاً مذهب حنفی در ایران و عراق فاقد اتحاد در بنیادهای کلامی خود بود. همه حنفی‌ها از آموزش‌های کلامی منسوب به ابوحنیفه پیروی نمی‌کردند و میان پیروان حدیث و کلام اختلافات جدی وجود داشت. حنفی‌های عراق و غرب ایران به میزان زیادی از مکتب معتزله پیروی می‌کردند. لذا از یک

طرف پیروان مکتب معتزله در زمینه‌های فقه و مناسک از مذهب حنفی پیروی می‌کردند و کم‌کم بیش‌تر آن‌ها حنفی شدند و از طرف دیگر، بسیاری از حنفی‌ها که در میان آن‌ها علمایی مانند ابوالحسن کرخی (م ۳۴۰ق)، ابوبکر رازی (۳۷۰ق) و ابوعبدالله صیمری (۴۳۶ق) دیده می‌شدند، پیرو مکتب کلامی معتزله شدند. (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۵۸)

قاعدتاً این مسأله در مورد حنفی‌های اصفهان هم مصداق داشت. آن‌ها نیز از مکتب کلامی معتزله پیروی می‌کردند. در کتاب طبقات معتزله، در بیان شرح حال ابوبکر محمدبن ابراهیم زبیری از اولاد زبیر بن عوام، که از پیشوایان معتزله بود آمده است: و از طرف سلطان برای جمع‌آوری مالیات به اصفهان رفت و در آن‌جا به تبلیغ عقاید معتزله مشغول شد. استقبال از دعوت او آن‌چنان زیاد بود که وقتی وارد مسجد جامع می‌شد، هزار مرد در انتظار او بودند. فرزندان ابوبکر تا زمان مؤلف طبقات معتزله (۸۴۰ق) هم‌چنان در اصفهان پیرو فرقه معتزلی بودند. (ابن مرتضی، ۱۹۸۸: ۹۰) این مسأله نشان می‌دهد، معتزله در اصفهان حضوری مؤثر و پرتعداد داشتند و می‌توان سیاست‌های آل بویه و افرادی مانند صاحب بن عباد، که گرایش معتزلی داشتند را در تقویت معتزله اصفهان مؤثر دانست. در میان محققین، آدام متز نیز بر حضور نیرومند معتزله در اصفهان در قرن چهارم اشاره می‌کند. (متز، ۱۳۶۴: ج ۱، ۲۳۰) مهم‌ترین شواهد ما برای بررسی جریان اعتزال در اصفهان بررسی زندگی و عملکرد علمای معتزلی این شهر است. از این طریق وضعیت فرقه معتزله در اصفهان تا اندازه‌ای مشخص می‌شود.

علی اسواری (۲۴۰ق)، منسوب به روستای اسوار، از توابع اصفهان، اولین و مهم‌ترین متکلم معتزلی اصفهان است. او ابتدا از اصحاب ابی هذیل علاف (۲۳۵ق) پیشوای طریقه هذیلیه یکی از فرق معتزلی بود و سپس به جمع پیروان ابواسحاق بن سیار معروف به نظام پیوست که طریقه نظامیه منسوب به او می‌باشد، ولی از او نیز جدا شد و طریقه جدیدی در کلام معتزلی ایجاد کرد که اسواریه نامیده شد. اهمیت اسواری، طریقه و نقش او در تکوین مکتب معتزله از آن‌جا مشخص می‌شود که مؤلف طبقات معتزله وی را در طبقه اول علمای معتزلی قرار می‌دهد. (سمعانی، ۱۹۸۸: ج ۱، ۱۵۷. بغدادی، ۱۳۵۸: ۱۰۳. ابن مرتضی، ۱۹۸۸: ۷۲) علاوه بر فرقه اسواریه و هذیلیه، فرقه‌های دیگر معتزله عبارت بودند از: عبادیه، ذمیه، مکاسبه، بصریان و بغدادیان. (مقدسی، ۱۳۵۱: ج ۵، ۱۵۱)

سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود، این است که معتزله اصفهان پیرو کدام فرقه بودند؟

در پاسخ می‌توان گفت: با توجه به این که پیشوای طریقه اسواریه یک اصفهانی بود، این فرقه بیش‌تر از دیگر فرقه‌ها در اصفهان نفوذ داشت. البته شواهد کافی برای اثبات این نظر وجود ندارد و اصولاً مشخص نیست علی اسواری تا چه اندازه با اصفهان در ارتباط بود.

علاوه بر اسواری، منابع، اسامی چهار تن دیگر از علمای معتزلی اصفهان را در اختیار ما قرار می‌دهند:

۱. ابامسلم محمد بن بحر اصفهانی (۳۲۲ ق). او به عنوان یک کاتب، متکلم و مفسر قرآن پیش از آمدن آل بویه به اصفهان از متصدیان امور مالیاتی شهر بود. یکی از تألیفات ابامسلم کتابی به نام *جامع التاویل لمحکم التنزیل علی مذهب المعتزله* در کلام معتزلی بود که در چهارده جلد نوشته شد. (یاقوت حموی، ۱۹۸۰: ج ۱۸، ۳۶. ابن مرتضی، ۱۹۸۸: ۹۱)

۲. ابومحمد عبدالله بن محمد بن عقیل البوردی (۴۲۰ ق). او از اهالی ایبورد بود و در اصفهان سکونت داشت. ابومحمد در اعتزال بسیار متعصب بود و غلو می‌کرد. ابوزکریا یحیی بن ابی عمر و بن منده (۵۱۲ ق) از عمویش ابوعبدالله ابوالقاسم عبدالرحمان بن عبدالله بن منده روایت کرد که ابومحمد می‌گفت: «من لم یکن علی مذهب الاعتزال فلیس بمسلم» چون ابوعبدالله این سخن را شنید، دو جزء از احادیثی که از او شنیده بود را از بین برد و دیگر از او روایت نکرد. (سمعانی، ۱۹۸۸: ج ۱، ۲۷۴)

۳. ابو مسلم محمد بن علی بن مهر بزد اصفهانی (۴۵۹ ق)، از مفسرین نامدار بود و کتابی در تفسیر به نام *التفسیر الکبیر* در ۲۰ جلد نوشت. او در اعتزال غلو می‌کرد و از معتزلی‌های متعصب بود. (الذهبی، ۱۹۹۳: ج ۱۸، ۱۴۷-۱۴۶)

ابوالفتح اصفهانی، یکی از معتزلی‌های اصفهان بود که در نیشابور سکونت داشت. وی معاصر سلطان محمود غزنوی بود و چون سلطان سیاست ضد معتزلی در پیش گرفت، او را به همراه دو تن دیگر از معتزلی‌های سرشناس نیشابور به نام‌های ابوصادق امام مسجد جامع و ابوالحسن صابونی به غزنه احضار و سپس به غزدار تبعید کرد. این سه نفر در آنجا درگذشتند. (ابن مرتضی، ۱۹۸۸: ۱۱۸) در مجموع می‌گفت: کلام معتزلی در محافل مذهبی اصفهان به خصوص در میان حنفی‌ها رواج زیادی داشت و حنفی‌ها از این مکتب کلامی در مقابل شافعی‌ها، که متکی به کلام اشعری بودند، استفاده می‌کردند، زیرا این دو فرقه مدام با یکدیگر در حال نزاع بودند.

منازعات حنفی‌ها و شافعی‌ها در اصفهان

تا پیش از استقرار سلاجقه و قدرت‌گیری دو فرقه حنفی و شافعی، منازعات فرقه‌ای چندانی در اصفهان دیده نشد، زیرا حنبلی‌ها بر اصفهان غالب بودند و فرصتی در اختیار دیگر فرق قرار نمی‌دادند بنابراین، آن‌ها در سکوت و رخوت به سر می‌بردند. پس از برافتادن حنابله و قدرت‌گیری حنفی‌ها و شافعی‌ها، این دو فرقه به کشمکش با یک‌دیگر مشغول شدند که در بسیاری از موارد به خشونت انجامید و پی‌آمدهای ویران‌گر زیادی برای اصفهان در پی داشت. مهم‌ترین دلیل رقابت و منازعات این دو فرقه عبارتند از:

۱. سیاست‌های جانب‌گیرانه سلاطین سلجوقی و دیگر صاحبان قدرت اعم از دیوانیان به‌خصوص نظام‌الملک و امرای سپاه در حمایت از هم‌کیشان حنفی و شافعی خود؛
۲. رقابت دو خاندان آل‌صاعد و آل‌خجند برای کسب امتیازات و مناصب شهر؛
۳. جدال‌های علمی و فکری دو فرقه که در قالب جدال میان دو مکتب کلامی اشعری و معتزلی تجلی پیدا می‌کرد و تاثیر زیادی بر ملت‌هت کردن فضای اصفهان داشت. چند تن از شعرا و نویسندگانی که شاهد این منازعات و پی‌آمدهای مخرب آن بودند در این مورد اشعار و نوشته‌هایی دارند. یکی از آن‌ها جمال‌الدین اصفهانی (۵۸۸ ق) بود. او چنین می‌سراید:

این چه شهریست سراسر آشوب وین چه قومند سراسر تلبیس
با چنین شهر سقی الله دوزخبا چنین قوم عفا الله ابلیس
(جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۶۲: ۴۳۶-۴۳۵)

او در جای دیگر این‌گونه شکوه می‌کند:

دیدی تو اصفهان را آن شهر خلد پیکر آن سدره مقدس آن عدن روح پرور
اکنون ببین در آن خلد طوبی بیخ‌کنده ولدان مو بریده حوران کشته شوهر
شهری چو چشم خوبان آراسته به مردم خالی شده ز مردم حالی چو چشم ابهر
لطف خدای دیدن اکنون سیاستش بین انواع لطف دیدی آثار قهر بنگر
آتش پرست را گو برگیر نار و زنار کایدنر نماند اصلاً نه مسجد و نه منبر
(جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۶۲: ۴۳۵-۴۳۴)

رفیع‌الدین لبنانی (قرن ۶)، یکی دیگر از شعرای این دوره، چنین می‌سراید:

ز چرخ بوالعجب این خود ترانه دگرست که ساز فتنه همه راست در سپاهانست
(لبنانی، ۱۳۶۹: ۱۴۳)

هنگامی که به خاطر صلح میان آل صاعد و آل خجند، منازعات فرقه‌ای فروکش کرد،
کمال‌الدین اصفهانی با شادمانی، در تمجید این واقعه چنین می‌سراید:

سپاهان گرچه دوزخ بود آن که ز آتش فتنه

کنون باری بحمدالله چو خرم بوستان آمد

با جماع مسلمانان دعای هر دو واجب شد

که بوی امن و آسایش ز رنگ صلحشان آمد

(کمال‌الدین اسماعیل، ۱۳۴۸: ۶۲۸)

جالب‌تر از همه اشعاری است که کمال‌الدین اصفهانی، که از این آشوب‌ها به تنگ
آمده، برای نفرین مردم اصفهان سرود، نفرینی که با آمدن مغول اجابت شد و البته دامن او
را نیز گرفت:

تا در دشت هست و جوباره نیست از کوشش و کشتن چاره

ای خداوند هفت سیاره پادشاهی فرست خون‌خواره

تا در دشت را چو دشت کند جوی خون راند او ز جوباره

عدد هر دوشان بیفزاید هر یکی را کند بصد پاره

(کمال‌الدین اسماعیل، ۱۳۴۸: ۶۹۳)

نویسنده *دستورالوزاره* (۵۹۵)^۱ به خاطر این آشوب‌ها ناچار شد، اصفهان را به مقصد فارس
ترک کند، در بیان این منازعات چنین می‌نویسد: «چون در اصفهان ابر فتنه‌ها متراکم
گشت و گوشه‌نشینان عاقبت به تبر باران بلا مبتلا شد و اندوخته موروث و مکتبس در
دست نوایب غوغا متلاشی ماند و این ضعیف چون از تحمل این تحامل بی‌طاقت شد
الفرار مما لا یتطاق عمده حرکت خود ساخت تا آن‌چنان شهر از غصه نااهلان شریر کما
قیل «جنه ترعاها الحنازی» ترک کرد. (ابن حسین اصفهانی، ۱۳۶۴: ۲۲-۲۱)

اولین جنگ فرقه‌ای که منابع به آن اشاره می‌کند، در سال ۵۵۲ قمری رخ داد. در این

۱. تنها تاریخی که در مورد زمان حیات مؤلف دستورالوزاره وجود دارد این است که در سال ۵۹۵ قمری زنده بود
به همین خاطر این تاریخ به این شکل ذکر شد: (زنده در سال ۵۹۵ق)

سال، صدرالدین محمدبن عبدالطیف خجندی در سفر از بغداد به اصفهان به طور ناگهانی درگذشت. این واقعه باعث نزاع میان شافعی‌ها و حنفی‌های اصفهان شد و در جریان آن تعدادی از دو طرف کشته شدند. (الذهبی، ۱۹۹۳: ج ۲۰، ۳۸۷) قاعدتاً شافعیان، حنفی‌ها را در مرگ او مقصر دانستند و لذا جنگ میان آن‌ها در گرفت.

در سال ۵۶۰ قمری نیز نزاعی میان حنفی‌ها به رهبری قاضی رکن‌الدین ابوالعلاء صاعد بن مسعود (۶۰۰ ق) و شافعی‌ها که در رأس آنها صدرالدین ابوالقاسم عبدالطیف بن محمدبن عبدالطیف بن محمدبن ثابت (۵۸۰ ق) بود در گرفت که هشت روز به طول انجامید و در نتیجه، بسیاری کشته شدند و خانه‌ها و بازار شهر به آتش کشیده شدند و ویران شدند. (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ج ۲۱، ۲۱۰) این روند تا زمان حاکمیت اتابک نصرت‌الدین جهان پهلوان محمد ایلدگری (۵۸۲-۵۷۱ ق) ادامه داشت. اتابک با سخت‌گیری بر شافعیان موقتاً توانست به این منازعات پایان دهد. ابن اثیر، با اذعان به برقراری آرامش در زمان او می‌نویسد: «او امیری دادگر و خردمند بود و آن شهرها (آذربایجان، اران، ری و اصفهان) نیز در روزگار او نظم و امنیت داشتند و مردم آسوده خاطر بودند. (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ج ۲۳، ۵۹) بعد از مرگ اتابک، همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد شافعیان، که به مدت چند سال زیر فشار بودند، فرصت را غنیمت شمردند و برای انتقام‌جویی به حنفی‌ها حمله کردند. این بار اتابک قزل ارسلان به سرکوب آن‌ها پرداخت و بار دیگر آرامش در اصفهان برقرار شد. جمال‌الدین اصفهانی که حنفی مذهب بود و طبعاً از شکست شافعیان خوشنود می‌شد. در تمجید از اقدامات اتابک قزل ارسلان در برقراری آرامش چنین می‌سراید:

از هیبت تو فتنه چو بز جسته بر کمر

و ز صولت تو خصم چو خر مانده در خلاب

(جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۶۲: ۶۷)

خوش‌حالی جمال‌الدین چندان نپائید، زیرا با مرگ قزل ارسلان بار دیگر این منازعات آغاز شدند. در همان ایام، دوران حاکمیت سلجوقیان به پایان رسید. در دوره حاکمیت خوارزمشاهیان تا زمان حمله مغول با شدت تمام ادامه یافت. هنگامی که سپاه مغول، قسمت اعظم ایران را ویران کرده بود، رکن‌الدین غورسانچی یکی از فرزندان سلطان محمد خوارزمشاه بر اصفهان مسلط شد. قاضی رکن‌الدین، مسعود بن صاعد بن مسعود (۶۳۳ ق) با او مخالفت کرد. غورسانچی نیز با صدرالدین عمر خجندی (۶۳۳ ق) متحد شد و به محله جوباره حمله کرد و به کشتار حنفی‌ها دست زد. قاضی به فارس گریخت. ولی

اندکی بعد اتباع او، عصیان کردند و با کشتار سپاهیان خوارزمی، غورسانچی را از شهر بیرون راندند. (نسوی، ۱۳۶۵: ۹۵-۹۴) او بعد از خروج از اصفهان به دست مغول‌ها کشته شد و اتابک، یغان طایسی جای او را گرفت. قاضی صاعد، با او مصالحه کرد. ولی صدرالدین خجندی و شافعیان راه مخالفت در پیش گرفتند. (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۰۰)

این واپسین جدال‌ها میان دو فرقه برای آن‌ها بسیار گران تمام شد، زیرا در همین زمان، مغول‌ها متوجه اصفهان شدند. مغول‌ها از سال ۶۲۷ قمری چندین بار به اصفهان حمله کرده بودند، ولی هربار به خاطر مقاومت مردم ناکام ماندند. عاقبت در سال ۶۳۳ قمری گروهی از شافعیان نزد دسته‌ای از مغول، که نزدیک اصفهان بودند، رفتند و به آن‌ها وعده دادند که در صورت حمله به اصفهان، دروازه‌های شهر را به روی آن‌ها خواهند گشود. این پیشنهاد به قراقروم، مقر اوکتای قآن فرستاده شد. اوکتای، لشکریانی برای این منظور گسیل داشت که به سپاهیان جرماغون، فرمانده اردوی مغول در آذربایجان، پیوستند و به اصفهان حمله کردند. شهر محاصره شد. در این هنگام، بار دیگر منازعات فرقه‌ای آغاز شد، در نتیجه شافعی‌ها دروازه‌ها را به روی مغول‌ها گشودند، به این امید که سپاه مغول، حنفی‌ها را قتل عام کند. مغول‌ها وارد شهر شدند، ولی از شافعیان شروع کردند و سپس به قتل عام حنفی روی آوردند. (اقبال، ۱۳۵۰: ۳۰۱-۲۹۹)

حتی پس از این واقعه عبرت‌آموز، باز هم دو فرقه دست از جدال با یک‌دیگر برنداشتند. این روند در زمان حاکمیت ایلخانان هم ادامه یافت، مؤلف *نزهة القلوب* (۷۴۰ ق)، در بیان وضعیت مذهبی مردم اصفهان، می‌نویسد: «اکثر سنی و شافعی مذهب و در طاعت درجه تمام دارند اما بیشتر اوقات با هم در محاربه و نزاع باشند و رسم دو هوایی هرگز از آن‌جا برنیفتد و همه خوشی‌های آن شهر هنگام اظهار دو هوایی با ناخوشی آن فتنه مقابل نمی‌توان کرد. (مستوفی، ۱۳۶۳: ۴۹) ابن بطوطه، که در سال ۷۳۷ قمری از اصفهان دیدن کرد، هم شاهد تداوم این منازعات و آثار ویران‌گر آن بود. (ابن بطوطه، ۱۳۷۰: ج ۱، ۲۴۶) لازم به ذکر است در متن سفرنامه او به اشتباه نزاع حنفی و شافعی را نزاع شیعی و سنی ذکر شده است.

نتیجه

تا زمان قدرت‌گیری سلجوقیان، فضای فکری و مذهبی شهر اصفهان به میزان زیادی تحت کنترل حنبلی‌ها بود، اما با ورود سلجوقیان به اصفهان شرایط تغییر کرد. به سبب

حمایت سلاطین سلجوقی از حنفی‌ها و اقداماتی که خواجه نظام‌الملک برای تقویت مذهب شافعی انجام داد، این دو فرقه بر حنبلی‌ها غلبه کردند و به سرعت ساکنان شهر اصفهان به دو فرقه حنفی و شافعی گرایش پیدا کردند. عامل دیگر تضعیف موقعیت حنبلی‌ها و تقویت‌ها حنفی‌ها، رشد کلام معتزلی بود. این جریان پیش از سلجوقیان از عراق عرب و تحت تأثیر سیاست‌های خلافت عباسی شروع شده بود و سراسر سرزمین‌های اسلامی از جمله اصفهان را تحت تأثیر خود قرار داده بود. در اصفهان دوره آل‌بویه به سبب اقدامات افرادی مانند صاحب عباد وضعیت معتزلی‌ها بهبود یافت که این جریان به نفع حنفی‌ها و به زیان حنبلی‌ها بود.

قدرت‌گیری حنفی‌ها و شافعی‌ها به سرعت منجر به کشمکش‌های مخرب بین دو فرقه شد. مسلماً اولین دلیل شروع این رقابت‌ها، سیاست‌های دوگانه سلاطین سلجوقی و خواجه نظام‌الملک طوسی برای حمایت از حنفی‌ها و شافعی‌ها بود، زیرا در مقابل سلاطین و امرای سلجوقی، خواجه نظام‌الملک و طرفداران او از شافعی‌ها حمایت می‌کردند. دلیل دیگر این رقابت‌ها ساختار اجتماعی شهر اصفهان بود. حنفی‌ها و شافعی‌ها تحت رهبری خاندان‌های بزرگ آل‌خجند، آل‌صاعد و آل‌ترکه در دو محله اصلی شهر یعنی درددشت و جوواره ساکن بودند که همانند دو کانون مجزای قدرت عمل می‌کرد. این خاندان‌های بزرگ برای تسلط بر شهر با هم‌دیگر رقابت می‌کردند و رقابت‌های آن‌ها شکل جنگ‌های فرقه‌ای به خود می‌گرفت. این رقابت در نهایت مردم اصفهان را بسیار خسته کرد. این یکی از دلایل روی آوردن بدون مقاومت مردم اصفهان به تشیع در دوره صفوی بود.

منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین علی، *تاریخ الکامل*، ترجمه علی هاشمی حائری، تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، ۱۳۵۱.
۲. ابن المرتضی، احمد بن یحیی، *طبقات المعتزله*، تحقیق سوسنه دیفلد - قلدز، بیروت: دارالمنتظر، ۱۹۸۸.
۳. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله: *سفرنامه*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۰.
۴. ابن حسین اصفهانی، محمود بن محمد، *دستورالوزاره*، به تصحیح رضا انزابی نژاد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۵. ابوالشیخ، ابومحمد عبدالله ابن حیان، *طبقات المحدثین باصفهان والواردین علیها*، دراسه و التحقیق عبدالغفور عبدالحق حسین البلوسی، بیروت: موسسه الرساله، الطبعه الثانيه، ۱۹۹۲.
۶. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، *ذکراخبار اصفهان*، ترجمه نورالله کسای، تهران: سروش، ۱۳۷۷.
۷. اقبال، عباس، *مجموعه مقالات*، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۵۰.
۸. آوی، حسین بن محمد، ترجمه *محاسن اصفهان*، به اهتمام عباس اقبال، اصفهان: مرکز اصفهان شناسی و خانه ملل، ۱۳۸۵.
۹. بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر، *الفرق بین الفرق*، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران: انتشارات اشراقی، ۱۳۵۸.
۱۰. پاکتچی، احمد، ابوحنیفه، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۵، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲.
۱۱. جمال الدین اصفهانی، محمد بن عبدالرزاق، *دیوان*، به اهتمام وحید دستگردی، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، ۱۳۶۲.
۱۲. حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله: *زبده التواریخ*، به اهتمام سیدکمال حاج سیدجواد، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۳. حسنی رازی، سیدمرتضی بن داعی، *تبصره العوام*، به اهتمام عباس اقبال، تهران:

- انتشارات اساطیر، ۱۳۶۴.
۱۴. حمدالله مستوفی، *نزه القلوب*، به اهتمام گای لسترنج، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۱۵. خواجه نظام الملک توسی، *سیاست نامه*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۴۰.
۱۶. خوافی، فصیح الدین احمد بن جلال الدین، *مجمعل فصیحی*، به اهتمام محمود فرخ، مشهد: کتابفروشی باستان، ۱۳۴۱.
۱۷. الذهبی، شمس الدین ابوعبدالله، *سیرالاعلام النبلاء*، تحقیق شعیب الارنووط، بیروت: موسسه الرساله، ۱۹۹۳.
۱۸. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، *راحه الصدور وآیه السرور*، به تصحیح محمد اقبال، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۱۹. سمعانی، ابن سعد عبدالکریم بن محمد، *الانساب*، تحقیق عبدالله عمرالبارودی، بیروت: دارالجنان، ۱۹۸۸.
۲۰. *سوانح الافکار رشیدی*، به اهتمام محمدتقی دانش پژوه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
۲۱. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، *الملل والنحل*، ترجمه افضل الدین ترکه، به تصحیح سیدمحمد رضا جلالی نائینی، بی نا، ۱۳۳۵.
۲۲. صفدی، صلاح الدین خلیل بن ابیک، *الوافی بالوفیات*، به اهتمام هلموت ریتز، بیروت: النشرات الاسلامیه، ۱۹۶۲.
۲۳. قزوینی رازی، نصیرالدین عبدالجلیل، *التقص*، (بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض)، به تصحیح میرجلال الدین محدث، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
۲۴. قزوینی، زکریا بن محمد محمود، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
۲۵. کمال الدین اسماعیل اصفهانی، ابوالفضل، *دیوان*، به اهتمام حسین بحر العلوم، تهران: کتابفروشی دهخدا، ۱۳۴۸.
۲۶. الکنوی، العلامه ابی الحسنات، محمد عبدالحی، *الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیه*، مصر: بی نا، ۱۳۲۴.

۲۷. لبنانی، رفیع‌الدین، دیوان، به اهتمام تقی بینش، تهران: انتشارات باژنگ، ۱۳۶۹.
۲۸. مادلونگ، ویلفرد، فرقه‌های اسلامی، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.
۲۹. متز، آدام، تمدن اسلامی در قرن چهارم، ترجمه علی رضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۳۰. مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، تهران: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
۳۱. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
۳۲. مقدسی، مطهر بن طاهر، آفریتش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
۳۳. نخجوانی، هندوشاه، تجارب السلف، به اهتمام عباس اقبال، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۴.
۳۴. نسوی، شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری، سیرت جلال‌الدین مینکیرنی، به اهتمام محبتی مینوی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
۳۵. یاقوت حموی، شهاب‌الدین، معجم‌الادباء، بیروت: دارالفکر، ۱۹۸۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی